

سهروردی را گفتند تا به کی از ایران سخن گویی؟

گفت: تا آن زمان که زنده ام.

گفتند: این بیماری است! چون ایران دختره باکره ای نیست برای تو و گنج سلطانی هم برای بی چیزی همانند تو نخواهد بود.

سهروردی خندید و گفت: شما عشق ندانید چیست. دوباره او را گرفته و به سیاه چال بردند.

شبها از درون روزن سیاه چال زندان، اشعار حکیم فردوسی را زندانبانان می شنیدند و از این روی، وعده های غذایی را قطع نمودند و در نهایت سهروردی از گرسنگی به قتل رسید...

---